



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

فصل چهل و دوم – داستان ماندانگاس

نوشته هرمیون – مدیر وبلاگ هری پاتر ۲۰۰۰

روزهای سنگینی برای هری سپری می شد. به دستور ابرفورت دامبلدور تمام کلاسها کنسل شده بود و در عوض کلاسهای سنگین و فشرده دفاع در مقابل جادوی سیاه به سرپرستی هری در مدرسه برگزار می شد. بسیاری از اعضای محفل نیز به کمک هری آمده بودند. کلاسهای دفاع در مقابل جادوی سیاه به شدت پیگیری می شد. و با وجود اینکه هری این کار را لازم می دید ولی خود را در قبال چیزهای دیگری مسؤل میدانست.

به همین دلیل جلسات ارتش نیز در این دوماه اخیر به شدت پیگیری می شد. خبر زیادی از ولدمورت نبود. مسلم بود که ولدمورت سرگرم جمع آوری سپاه خودش و سر و سامان دادن دوباره آن است.

طبق اخبار مالفوی و اسنیپ، دیوانه سازهایی که زنده مانده بودند با مشاهده قدرت هری از همراهی با ولدمورت سر باز زده بودند. ولدمورت از نبود مارش آگاه شده بود و ارتشی عظیم که از اینفری ها ایجاد کرده بود نابود شده بودند. بسیاری از مرگ خوارانش در اسارت محفل و وزارتخانه بودند. اینها همه ی طرف



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

... آگاهی و لدمورت از نابود شدن چهار جاودانه سازش که اسنیپ به دستور هری به و لدمورت خبر داده بود و لدمورت را بسیار عصبانی کرده بود. هری می دانست به محض اینکه و لدمورت سپاهی دیگر آماده کند دوباره به او حمله می کرد. ولی هری اینبار نمی گذاشت و لدمورت به سراغ او بیاید. خودش به سراغ او می رفت.

و اما خبرهای بد زیادی نیز در این مدت به اطلاع هری رسیده بود. ارتش توانسته بود ماندانگاس را پیدا کند. هنگامی که ماندانگاس در جلسه ارتش حاضر شده بود ابتدا قبول نمی کرد که گردنبندها را دزدیده است ولی هنگامی که نامه دستخط خودش را دید حاضر شد اعتراف کند.

ماندانگاس دو سال پیش گردنبندها را به مغازه ای در کوچه ناکترین فروخته بود. هنگامی که هری گروهی را برای پیدا کردن گردنبندها همراه ماندانگاس به مغازه ای که می گفت فرستاد مطلع شد که گردنبندها توسط کراب از آنجا خریداری شده است. این بدین معنی بود که اکنون گردنبندها نزد و لدمورت بود. هری باید ابتدا گردنبندها را بدست می آورد و بعد اقدام به مبارزه با و لدمورت می کرد.

از طرف دیگر در آخرین نامه اسنیپ خبری که هری مدت ها انتظار شنیدنش را داشت رسیده بود. هری تصمیم داشت پاسخ آنرا عصر همان روز هنگامی که جغد سیاه اسنیپ رسید برای اسنیپ



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

بفرستد. نامه اسنیپ هنوز روبروی هری قرار داشت. متن نامه کاملا مشخص بود که عجولانه نوشته شده است.

- به آقای پاتر

ما از نکته ای با خبر شدیم. قرار است آخر هفته نواده دیگر اسلایترین در جمع مرگ خوار ها حضور یابد. من گمان می کنم که لرد سیاه قصد دارد او را بکشد تا قدرتی در برابرش نباشد. ما هنوز نمی دانیم این نواده چه شخصی است. خبر دیگری نیست. کوتاه پاسخ دهید.

ل.م

هری به خوبی می دانست که نواده کیست. ویکتور کروم. ولی جرئت نکرده بود مقابل هرمیون از این ماجرا چیزی بگوید. قلمش را برداشت و کاغذی روبرویش قرار داد و جواب نامه برای اسنیپ را شروع کرد:

- به ا.م

ارتش به فوبی از ماهیت نواده با خبر شده است. ما می دانیم که ولدمورت فقط قصد ندارد که نواده را از بین ببرد بلکه تصمیم دارد با خوردن خون این نواده قدرت او را نیز به دست بیاورد.

و اما نواده .. کسی نیست جز ویکتور کروم. شما متی در صورتیکه ممکن باشد ولدمورت به عدم وفاداری شما پی ببرد موظفید نگذارید ولدمورت این کار را انجام دهد. زیرا این کار قدرتهای بیشماری به



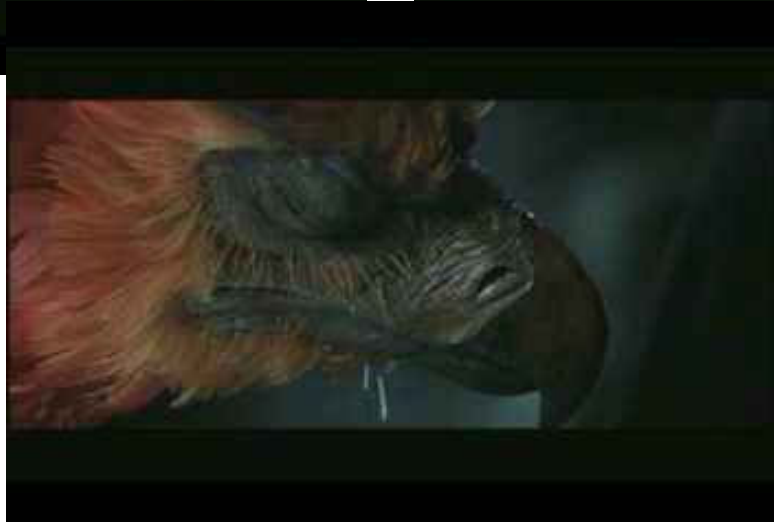
www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

ولدمورت فواهد داد و توانایی هایش در زمینه جادوی سیاه را چند برابر فواهد کرد. بهترین راه این است که قبل از اینکه ولدمورت نواده را میان جمع بیاورد او را پنهان کنید.

اردتمند - ه.پاتر

هری قلمش را روی میز گذاشت و نامه را دوباره خواند. همه چیز درست بود. نامه را در کشوی میز قرارداد و به سمت ققنوس رفت. فوکس در تمام مدتی که هری در اتاق بود همیشه به او نگاه می کرد. هری دستش را روی بالهای ققنوس کشید. دامبلدور را به خاطر می آورد که برای او از توانایی های ققنوس می گفت. به چشمان ققنوس نگاه کرد. اشکی در چشمان ققنوس بود.





www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

دستش را جلو برد و روس گونه فاوکس قرار داد. دل ققنوس هم گرفته بود. فاوکس هم احساس تنهایی می کرد. هری می دانست نمی تواند جای دامبلدور را برای او بگیرد. می دانست که ماندن او با هری محدودش کرده بود. هری به چشمان فاوکس نگاه کرد. در چشمانش التماس بود.

هری سرش را پایین انداخت. وجود فاوکس امیدی برای او بود ... ولی نمی توانست تنهایی ققنوس و ناراحتی او را ببیند. دستی روی بال او کشید.

- برو ... برو به اونجا که تعلق داری .. ولی ...
می خواست بگوید تنهاییمان نگذار ولی نتوانست.
- برو فاوکس ... منو فراموش نکن.

فاوکس به آرامی نوکی به گونه هری زد. بالهایش را بهم زد. آواز شادی را شروع کرد. شادیققنوس هری را نیز خوشحال کرد. ققنوس برای آخرین بار دودری در اتاق زد و از پنجره اتاق هری خارج شد. هری جلو رفت و از پنجره دور شدن ققنوس را نگاه کرد. نور خورشید پس از برخورد با بالهای فاوکس می درخشیدند. هری فهمید که ققنوس فقط به خاطر دستور دامبلدور با او مانده بود. و اکنون به اجازه هری پرواز کرده بود.

هری به سمت میزش برگشت. در اتاق بدون حضور ققنوس بسیار تنها بود. هدویگ نیز برای بردن نامه ای به فرد رفت بود و هنوز بازنگشته بود. روی صندلی نشست و سعی کرد فکرش را با برنامه



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

درسی صبح فردا مشغول کند که صدای دری شنید. به سمت در رفت و آن را باز کرد. هرمیون و رون وارد شدند. مشخص بود که بسیار خسته هستند.

- کلاس چطور بود؟

- بد نبود ... چه خبر هری ...

- هیچی شما چه خبر؟

رون گفت:

- هری مامان نامه داده گفته برای کریسمس نباید مدرسه بمونیم ...

- آخه چرا .. ما باید....

- نه هری ... مادر رون درست می گه ...

- تو دیگه چرا هرمیون .. ما...

هنوز هری حرفش را تمام نکرده بود که جینی در را باز کرد و داخل آمد. هرمیون در را پشت سرش نبسته بود. جینی وسایلش را روی میز هری گذاشت و گفت:

- هرمیون .. خیلی سخت می گیری یا ... چرا همش به من می

گی پیام جلو وردات رو روم امتحان کنی ...

- آخه تو بهتر از بقیه بلدی .. تازه به نفعته

- می خوام نباشه! راستی هری ... فاکس کجاست؟

- اون .. رفت ...



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

رون که متوجه منظور هری نشده بود که فاکس برای همیشه رفته است گفت:

- بحث رو عوض می کنی دیگه ... نه جینی؟!...

هری لبخندی زد. شاید بهتر بود در مورد ققنوس توضیح بیشتری نمی داد. گفت:

- می گم چرا نمونیم. مدرسه به ما احتیاج داره ...

جینی که متوجه منظور هری شده بود گفت:

- خوب هری کریسمس عروسی بیل و فلور و هم عروسی

تانکس و لوپین هست دیگه ... مگه یادت نیست؟

هری متوجه شد. کاملاً یادش رفته بود. رون حرف جینی را ادامه داد:

- بیل یه خونه تو هاگزمید اجاره کرده .. به نظر می رسه

حقوقش زیاده ... نه؟! .. عروسی هم تو هونه بیل برگزار می

شه .. اونجوری نزدیک مدرسه هم هستیم... خوبه دیگه؟

هری گفت:

- آره ... اصلاً پاک یادم رفته بود. باید براشون یه چیزی بگیرم

... رون چی بگیرم؟

- نمی دونم ... من و هرمیون با هم می گیریم .. تو و جینی هم

با هم بگیرین ...

- آره ... خوب پس کارم راحت شد. جینی تو انتخابش کن

باشه؟



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

- او هوم.

- سعی کن فقط جاهای مجاز رو با اون ببینی!

- هری!!

جینی سرگرم بازی کردن با تابلویی بود که همه مدرسه را نشان میداد. همه با هم خندیدند. در همین هنگام جغد سیاهی از پنجره اتاق وارد شد و نامه ای را روی دست هری انداخت. و به سراغ قفس هدویگ رفت و مشغول خوردن شد.

هری نامه را باز کرد. امیدوار بود درباره نواده چیزی نوشته باشد. چون چیزی برای دوستانش تعریف نکرده بود.

- هری بلند بخون.

- باشه رون.

هری نامه را باز کرد. متن نامه چنین بود:

- به آقای پاتر

در دو نامه قبل از ما فواسته بودید از سرنوشت جاودانه سازی که نزد ولدمورت هست با خبر شویم و مکان آن را پیدا کنیم و در صورت امکان آن را نابود سازیم. باید به اطلاع شما برسانیم که دیگر لازم نیست نگران آن باشید. دیروز که کراب ... مرگتواری که جاودانه ساز را فریده بود به دستور لرد سیاه گردنبند را نزد لرد سیاه آورد تا در جایی پنهان کنند لرد سیاه متوجه شد که گردنبند تقلبی است و جاودانه ساز واقعی نیست.



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

با این وجود گمان کنم کار شما کمی سفت تر شده باشد. در صورتیکه مورد دیگری وجود داشت به همراه این بگذر به ما اطلاع دهید.
کوتاه پاسخ دهید.

م.

پس از خواندن نامه هری نگاهی به دوستانش کرد. آنها نیز با تعجب به هری نگاه می کردند. جغد سیاه که خوردن غذا را تمام کرده بود بال و پری زد و روی میز منتظر هری ماند. هری خیلی سریع نامه ای را که در کتف گذاشته بود را بیرون آورد و به پای جغد بست. جغد از پنجره بیرون رفت.

- هری ... فکر کنم این جوابمون رو بده ...
- منظورت ...

هرمیون در زمانی که هری مشغول فرستادن نامه بود جعبه مشکی رنگ که گردنبند در آن بود را برداشته بود. هری به جعبه نگاه کرد. هرمیون لایه زیرین آن را باز کرده بود. نامه ای قدیمی که به رنگ زرد در آمده بود آنجا قرار داشت.

هری جعبه را از هرمیون گرفت و نامه را بیرون آورد. نامه را به دقت باز کرد و روبرویش قرار داد. خط نامه بسیار بد بود. هری نامه را برای دوستانش خواند:

- سیریوس عزیز...

می دونم که وقتی این نامه رو بخونی من مطمئنا مردم .. من به تو افتخار می کنم .. تو از ما جداشدی چون نمی



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

خواستی با پلیدی بمونی ... من .. وقتی به ولدمورت پیوستم نمی دونستم دارم چی کار می کنم ... سرانجام وقتی در غاری وارد شدم و جنایت لرد سیاه را دیدم ... آنهمه انسان که کشته شده بودند و لرد سیاه به من سپرد که جنازه ها را به اینفری تبدیل کنم تا از وسیله ای محافظت کنم به نکته ای پی بردم .. چیزی که لرد سیاه مرا به حفاظت بر آن گمارده بود جاودانه سازی از او بود.

من جاودانه ساز را برداشتم و در فرصتی دو نمونه قلبی از آن ایجاد کردم. یکی را جای آن نمونه ای قلبی قرار دادم. و معجونی مسموم به جای معجون قدرت در مکانی که گردنبند بود قرار دادم تا در صورتیکه روزی ولدمورت دنبال آن رفت ضعیف شود.

نمونه قلبی دیگر در این جعبه می باشد. برای تله گذاشتن برای لرد سیاه می تونی از این استفاده کنی چون برای لرد سیاه خیلی ارزشمند هست...

امید وارم با کاری که کرده ام توانسته باشم کمی از دین خودم رو به جامعه جادوگری بدم .. و کمی آبروی خاندان بلک را حفظ کنم.

توجه کن .. من جاودانه ساز اصلی را به سختی نابود کردم. این کار باعث شد قدرتم رو از دست بدم و به همین علت به زودی خواهم مرد.



www.harrypotter2000.mihanblog.com *** www.harrypotter2000.blogfa.com

هری پاتر و نبرد عشق و خشم

**تا می توانی به مقاومت در مقابل لرد سیاه پرداز و
انتقام من را از او بگیر.
برادر تو - ریگولاس بلک (ر.ا.ب.)**

هری نامه را بار دیگر خواند. تنها یک جاودانه ساز دیگر باقی مانده بود. دوستانش با خوشحالی به او نگاه می کردند. یک قدم به پیروزی نزدیک شده بودند.
برای مدت ها، این، اولین خبر خوشحال کننده برای هری و دوستانش بود.